

## نحو نقص علیک احسن القصص

یوسف<sup>۳</sup>

## اشاره

آنچه در ادامه می‌آید، سخنرانی دکتر سید محسن میرباقری درسومین نشست علمی - کاربردی مجلات رشد در زمینه «قصه در قرآن کریم» است. امید است این نوشتار انگیزه‌ای باشد تا دبیران دینی و قرآن به موضوع «قصه در قرآن کریم» به عنوان یک مسئله کلیدی و مهم بیشتر بیندیشند.

## شیوه‌های قصه‌گویی در قرآن کریم

در سوره یوسف (ع)، قرآن کریم داستان بسیار منسجم، یکپارچه و قابل توجهی را مطرح می‌کند و در نهایت در آیه ۱۱۱ همین سوره به پنج نکته از شیوه‌های قصه‌گویی در قرآن می‌پردازد.

نکته اول: قصه‌های گذشتگان (انبیا) عبرت‌آموز هستند. یعنی محور بحث، عبرت، معرفت و درس است.

نکته دوم: «ما کان حديثاً يفترى»؛ این‌ها گفتارهای ساختگی نیستند، مثل بعضی از کتاب‌هایی که در ادبیات

درباره قصه و قصص در قرآن کریم باید اشاره کرد که این عنوان را خود قرآن ذکر می‌کند «ولقد كان في قصصهم عبره لا ولی الالباب» [یوسف، ۱۱۱] قرآن درباره‌ماجرایی که برای پیامبر مطرح می‌کنند، عنوان «قصص» را به آن می‌دهد. برخی قصص را جمع قصه می‌دانند، بعضی هم آن را به معنای «مصدر» بیان می‌کنند. بر این اساس، معنای عبارت سخن «قصص عليك احسن القصص» [یوسف، ۳] چنین خواهد بود: «ما بهترین نوع قصه‌گویی را برای تو بیان می‌کنیم».

در حال حاضر، قصه



فارسی یا سایر زبان‌ها وجود دارد و قصه‌هایی را جعل می‌کنند تا گویی تربیتی را الفا کنند. داستان ساختگی است، مثل کلیه‌ودمنه و یا خلی از کتاب‌های داستانی دیگر. در این کتاب‌ها به نظر می‌رسد که خیلی از داستان‌ها ساخته شده‌اند، ولی در قرآن کریم این گونه نیست؛ چرا که همه داستان‌ها بیان واقعیت هستند.

۶ نکته سوم: «ولکن تصدیق الذی بین یدیه»؛ به رشته تحریر در آوردن ماجراهای گذشتگان و تثبیت و تصدیق آن هاست. اگر قران درباره موسی بن عمران (ع) و معجزه او بحثی نمی‌داشت، ما امروز به آن یقین نمی‌کردیم. بعضی از مورخان درباره قبل از میلاد شک می‌کنند که تاریخ قابل اعتمادی وجود دارد یا خیر؟ قران با آوردن آیاتی، حقایق گذشته را تثبیت و تصدیق می‌کند و جلوی این گونه شک‌ها را می‌گیرد.

۷ نکته چهارم: «تفصیل کل شی»؛ در خلال بیان این داستان‌ها هر نکته تربیتی و عبرت‌آموزی که لازم بوده بیان و تأکید شده است.

۸ نکته پنجم: «و هدی و رحمه لقوم یؤمنون»؛ این داستان‌ها و قصص برای قومی که مؤمن باشند هدایت و رحمت است.

این طرح کلی قصه‌گویی در قرآن کریم است: بیان حقایق گذشتگان با محورهای تربیتی و البته برای هدایت. اهل ایمان وقتی این داستان را می‌خوانند، هم نکات هدایتی را در می‌یابند و هم برای آن‌ها خیر و رحمت محسوب می‌شود. این پنج وجه به تمام قصه‌های قرآن کریم مربوط است. اگر ما بخواهیم قصه‌های قرآن را به نمایش بگذاریم، با توجه به این پنج محور می‌توانیم به قصه‌ها و فدادار باشیم و اگر غیر این باشد، داستان‌گویی و فیلم‌سازی ما سمت و سوی دیگری پیدا می‌کند.

### اقسام قصه‌گویی قرآنی

با این نگاه، قصه‌های قرآنی را باید به دو دسته تقسیم کنیم: قصه‌های تاریخی یا به عبارت دیگر، تاریخ در قرآن کریم. تاریخ‌نویسان، تاریخ را بر مبنای اهداف خودشان تنظیم کرده‌اند. قرآن کریم هم تاریخ بر مبنای مورد نظر خودش تنظیم کرده است. تاریخ‌نویسان، تاریخ را بر محور قدرت سلاطین و سلسله‌های سلطنتی تنظیم می‌کنند. تقریباً در همه ملل، همواره همین گونه بوده است. حتی تاریخ‌های اسلامی، مثل تاریخ ابن کثیر و تاریخ طبری هم تقریباً همین سیر را در نظر داشته‌اند. اما

قرآن کریم تاریخ را بر محور پیامبران، کلاس‌های درس و شریعت‌ها تنظیم می‌کند. در کتاب‌هایی که داستان‌های انبیا را می‌آورند می‌نویسند «تاریخ انبیا».

اما به نظر من این‌طور نیست و باید بنویسیم: تاریخ انسان یا پیشریت، منتها بر محور انبیا. مگر تاریخ‌نویسان یک محور را در نظر نمی‌گیرند؟

قرآن تاریخ پیشریت را مطرح می‌کند که از کجا آغاز شد و چگونه پیشرفت کرد. و تاریخ زندگی انسان را مطرح می‌کند، نه تاریخ انبیا را.

تاریخ انسان محور بر محور انبیا صحیح‌تر است. قرآن با این نگاه، یک کتاب تاریخ قلمداد می‌شود. خیلی از مباحثش را در سیر تاریخی تنظیم می‌کند و با این نگاه، دین مسیری تاریخی، بسیار نکته‌آموز و معرفت‌آفرین است که خداوند می‌فرماید: کار را از کجا شروع کردیم؟ برنامه ما چیست؟ و جریان خلفت انسان را چگونه طراحی کردیم؟ این‌ها همه در تاریخ قرآن مطرح شده است، منتها بر محور انبیا نه تاریخ انبیا.

نکته دوم، تفاوت دیگری است که بین تاریخ قرآن و تاریخ‌نویسان وجود دارد. تاریخ‌نویسان به ریزنگاری و قایع اهتمام می‌ورزند و در صددند که به اسامی مکان‌ها و زمان و قایع بپردازنند، ولی قرآن طراحی تاریخ را از این حالت خارج می‌کند و روی مباحث تربیتی معرفتی تأکید دارد.

تمام داستان‌های قرآنی این گونه هستند و به همین دلیل، نقل تاریخ قدم به قدم قطع می‌شود تا استفاده‌ای معرفتی و تربیتی از آن صورت گیرد و بعد ادامه دهد.

در داستان حضرت یوسف (ع) بارها و بارها داستان قطع می‌شود و به مباحث دیگری پرداخته می‌شود. به‌طور مثال، آن دو زندانی به حضرت یوسف (ع) می‌گویند: خواب ما را تعبیر کن. حضرت می‌فرمایند: برایتان توضیح می‌دهم؛ عجله نکنید. بعد شروع می‌کنند به درس توحید دادن که این دانش من (تعبیر خواب) از طرف خداست. این‌ها آدم‌هایی هستند که تشنۀ هستند. خوابی دیده‌اند و نگران هستند. پس حالت حرف‌شنوی خوبی دارند. حضرت یوسف (ع) از این فرصت استفاده می‌کنند و درس توحید می‌دهند.

سورة یوسف (ع)، آیه ۳۹: «یا صاحبی السجن و ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار»؛ خدایان پرآنکنده بهترند یا خدای یکتای قدرتمند. «ماتعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و اباءكم ما انزل الله

تاریخ‌نویسان به ریزنگاری  
و قایع اهتمام می‌ورزند و در  
صددند که به اسامی مکان‌ها و  
زمان و قایع بپردازنند، ولی قرآن  
طراحی تاریخ را از این حالت خارج  
می‌کند و روی مباحث تربیتی معرفتی  
تأکید دارد

می‌کنند. اما در قرآن کریم این گونه نیست؛ قرآن تاریخ را قسمت به قسمت تحلیل می‌کند. در داستان حضرت موسی (ع) چند مرتبه داستان را قطع می‌کند تا به تحلیل بپردازد. مانند اینکه: چرا قوم فرعون در نهایت شکست خوردن؟ یا چرا قوم موسی سرگردان شدند؟ و بعد به ادامه داستان می‌پردازد. قرآن، تاریخ را همراه با تحلیل بیان می‌کند و فقط به بیان وقایع نمی‌پردازد. این نکته را در آخر سوره یوسف نیز تأکید می‌کند.

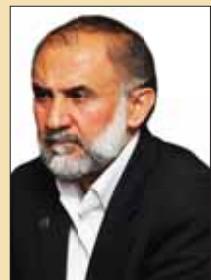
### طراحی قرآن از تاریخ بشیریت

قصص قرآن به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته قصه‌های تاریخی است یا به عبارت دیگر، یک قسمت از تاریخ بر محور انبیا یعنی از زمان آدم ابوالبشر است که خلقت وی در بهشت صورت پذیرفت. در سوره بقره، آیه ۲۸ چنین آمده است: «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحسایاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون» که اشاره می‌کند به دوره‌های وجودی بشر: شما چگونه به خدا کفر می‌ورزید، در حالی که گذشته و آینده و حال شما در دست اوست. شما قبل از ورود به دنیا، می‌بودید؛ یعنی این بدن را نداشتید. روح وقتی فاقد بدن باشد، طبق اصطلاح قرآن می‌است. وقتی این ابزار (بدن) را به روح می‌دهند، حی می‌شود. مثل خلبان با هواییما که بالفعل است و طبق این اصطلاح، خلبان زنده (حی) اما وقتی هواییما را از او بگیرند، ادرادات و دانش خلبانی با خلبان است، ولی از او کاری ساخته نیست و می‌شود خلبان بالقوه و طبق این اصطلاح می‌است. روح انسانی می‌است که با ابزار بدن حی می‌شود. بنابراین دوره بزرخ دوره موت است نه حیات، الا عده‌ای که استثنای است، مانند شهداد و مقتولین فی سبیل الله. قرآن می‌فرماید: «ثم انکم بعد ذالک لمیتون»؛ شما بعد از دنیا، دویاره می‌شوید. طبق این آیه شریفه، ماقبل از به دنیا آمدن می‌بودیم، اکنون خدا ما را حی قرار داده: «فاحسایا کم ثم یمیتکم»؛ پس مجدداً ما را اماته می‌کند. دوره بزرخ را می‌گذرانیم «تم یحییکم»؛ مجدداً با بدنه جدید در قیامت ما را زنده می‌کند. این دوره چهارم شمامست که ادامه آن بهشت و جهنم است. به دنبال این می‌فرماید: ما زمین را آماده کردیم برای ورود انسان به زندگی دنیا. در قسمتی از سوره بقره، آیه ۲۹ آمده است: «... خلق لكم ما فی الارض جمیعاً...»؛ تمام امکانات زمین را برای شما خلق کردیم. پس سفره زمین برای

بهامن سلطان...» (یوسف، آیه ۴۰).

خداد هیچ دلیلی بر حقانیت این‌ها نازل نکرده است. ضمن نقل تاریخ، به نکته‌ای اشاره می‌کند که بتپرستان الله را قبول داشتند و اگر نه، معنا ندارد که حضرت یوسف (ع) به آنان بگویند: «ما انزل الله بها من سلطان». خدا دليل نازل نکرده بر حقانیت این‌ها. از نظر قرآن، تاریخ همواره با قبول خداوند همراه بوده. از دقت‌هایی که در تاریخ‌نگاری قرآن می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم. نظر قرآن با آنچه در کتاب‌هایی از نوع تاریخ ادیان وجود دارد، کاملاً مغایر است. آن‌ها می‌گویند تفکر بشر

سیدمحسن میرباقری متولد مرداد ۱۳۲۸ دارای دکترای علوم قرآن و حدیث و نیز سوابق فرهنگی و علمی فراوانی از جمله آثار تألیفی، پژوهشی و مقالات متعددی در زمینه‌های مباحث قرآن است. از فعالیت‌های دیگر وی می‌توان به تدریس نزدیک چهاردهه در مراکز تربیت معلم اشاره کرد.



**عنوانین آثار تألیف و پژوهش**  
جبر و اختیار (سیمای انسان مختار)  
در قرآن کریم  
ظاهر قرآن باطن قرآن  
معارف قرآنی  
انما (این است و جز این نیست)  
به رنگ آسمان  
به رنگ محبوب  
و مقالات و جزوایت متعدد در مباحث قرآنی

از توت‌پرستی و ... شروع شد تا بحث توحید مطرح شد. قرآن عکس این قضیه را مطرح می‌کند. در تاریخ انبیا جایی دیده نمی‌شود که پیامبری به قوم خودش بگوید قبول کنید که خدا هست و یا حتی یک جا هم نشان نمی‌دهد که قومی با پیامبرش مخالفت کند با این بهانه که اول اثبات کن که خدا هست، بعد بگو من پیامبر خدا هستم. تمام اقوام براساس فطرشان الله را قبول داشتند، ولی مشرک می‌شدند. پیامبران با شرک مبارزه می‌کردند. «مالکم من الله الغیره»؛ به هر حال، قرآن کریم در بیان داستان تکیه‌گاهش بر معرفت و تربیت است؛ داستانی را که بیان می‌کند و در آن به نکات تربیتی و راه و روش زندگی می‌پردازد. در داستان حضرت موسی (ع) و شعیب (ع) ایس را می‌آموزد که اگر دو انسان مؤمن بخواهند قراردادی را منعقد سازند، چگونه باید عمل کنند. در سرتاسر قرآن این نکات را می‌بینیم. برخلاف تاریخ‌نویسان که روی جزئیات تأثید می‌کنند، قرآن بر محورهای تربیتی تأکید دارد.

نکته سوم، تاریخ نویسان موضوع را مطرح می‌کنند و می‌گذرند یا به عبارتی، فقط نقل واقعه

**قرآن در داستان**  
**حضرت موسی (ع) چند مرتبه داستان را قطع می‌کند تا به تحلیل بپردازد. مانند اینکه:**  
**چرا قوم فرعون در نهایت شکست خوردن؟ یا چرا قوم موسی سرگردان شدند؟**



به فرموده قرآن،  
تاریخ نسل بشر بعد از هبوط از  
زمین آغاز می شود. بعد از هبوط  
است که خطاب می شود با «قال  
فیها تھیون» شما در زمین زندگی  
می کنید و «فیها تموتون» و در این  
زمین میرید، و «منها تخرجون»  
واز این زمین خارج می شوید

می شود. سلول نطفه تشکیل می شود.  
جنین با دریافت زن هایی از پدر و مادر  
رشد می کند و به علقه و مضغه تبدیل  
می شود. در دم مرگ، ملائکه آن  
طینت را می گیرند. روز قیامت در  
دل خاک کشت می دهند و مجدداً

بدن انسان ها در دل خاک پرورش

پیدا می کند و به صورت رشد جنینی

کامل می شود. یعنی همین فرایند دوره دنیا

در قیامت نیز انجام می پذیرد، ولی این بار

در دل خاک با باران های مخصوصی که

به عنوان باران حیات در زمین می بارد.

در قرآن به تمام این دوران اشاره شده

است. شاید خلقت ما از خاک هم زمان با

خلقت آدم باشد. داستان حضرت آدم (ع) برای

تشکیل این نسل است. بنگاه قرآن کریم، نسل

بشر، این نسلی است که در حال حاضر به عنوان یک

نسل مستقل روی زمین ساکن است؛ نه به حیوانات

منسوب می شود که بر اثر تکامل پدید آمده باشند

و نه انسان های نناندرتال که از قبل بوده اند و طبق

فسیل هایی که به دست می آید، در باره آن ها بحث

می کنند.

اگر موجوداتی هم بودند منقرض شده اند. خداوند

این نسل بشر را مستقل آفریده است. خصوصاً اینکه

فاصله بین انسان از نظر هوش با حیوانات بسیار

زیاد است. ماجراجی حضرت آدم (ع) آغاز این نسل

است که در بهشت آزمون حضرت آدم و حوا شروع

می شود و با شکست مواجه می شوند. آدم و ذریه

او یعنی تمام طینت هایی که در صلب آدم بوده

قرار بوده بعداً به دنیا بیانید. همه این ها به زمین

منتقل می شوند. در سوره بقره، آیه ۳۶ می فرماید:

«قلنا اهیطوا بعضکم بعض عدو و لکم فی الارض

مستقر و متاع الی حین» از این به بعد قرارگاه شما

زمین است. یک مکان محدود، نه با فراوانی نعمت،

در بهشت برایتان قرار می دهیم تا مدتی که تعیین

شده است. برنامه های الهی در این کلاس طراحی

و به فرشتگان ابلاغ می شوند. گفت و گوهایی بین

خداوند و فرشتگان صورت می پذیرد تا اینکه

آدم ابوالبشر آفریده می شود. اسماء خداوند به او

آموخت می دهد. این آغاز آفرینش نسل بشر است.

البته قرآن مسئله را این گونه طراحی می کند که

همه انسان ها را خداوند از خاک آفریده در قالب یک

ذرء فوق العاده کوچک به نام طینت و آن طینت وارد

بدن پدر می شود و با تبدیل به یک سلول حیاتی،

بعد از انتقال به بدنه مادر، با سلول دیگری ترکیب

انسان گسترده شده است و بقیه موجودات طفیلی  
این سفره هستند. البته زمین، نه کل کائنات.

«خلق لکم ما فی الارض جمیعاً». در جای دیگر  
هم می فرماید: «سخر لکم و الشمس و القمر»:  
برای شما مسخر کرده ماه و خورشید را. خداوند  
می فرماید: منظومة شمسی را برای بشر خلق  
کردیم. اما به بقیه کائنات در قرآن اشاره ای نشده  
است. در سوره بقره، آیه ۲۹ می فرماید: «خلق  
لکم ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء  
فسواهن سبع سوابط...»

برای زندگی انسان، طراحی هفت آسمان را  
مطرح می کند. در آیه بعد (بقره، ۳۰) می فرماید:  
«اذ قال رب للملائکه انى جاعل فی الارض  
خليفة...»؛ به فرشتگان اعلام می کند که می خواهم  
در زمین خلیفه ای قرار بدهم. چرا به فرشتگان  
اعلام می کند؟ به این دلیل که فرشتگان کارگزار  
هستند و باید خود را آماده کنند برای اداره این  
دوره. همین جا کلاس درس ماست. به فرمان  
خداآوند، مجریان این کلاس که مدیریت هم  
می کنند، فرشتگان الهی هستند. اطراف هر انسانی  
تعدادی مأمور هستند. در سوره ق، آیه های ۱۸ و  
۱۷ آمده است: «اذ یتلقى الملتقيان عن اليمين و  
عن الشمال قعيد. ما يلفظ من قول الا لديه رقيب  
عييد»؛ یک نفر سمت راست شمامست و یک نفر  
سمت چپ شمامست که اعمال شما را دریافت  
می کنند. کلمه ای به تلفظ نمی آید مگر مراقبی  
آماده برای دریافت و ثبت آن وجود داشته باشد.

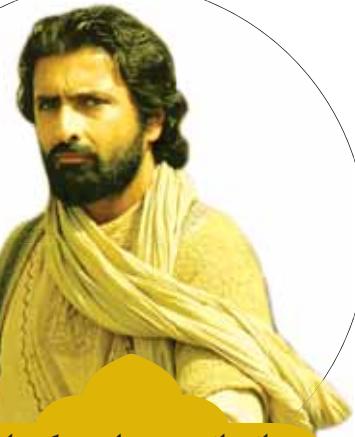
## کلاس حفاظت شده!

به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) اطراف هر انسانی جمعی  
از ملائکه هستند که او را از حوادث حفظ می کنند.  
همه آن ها تا در این کلاس (دنیا) هستند، محافظت  
می شوند. مگر اینکه تقديری از طرف خداوند باشد  
و به ملائکه ابلاغ شود که آن ها خودشان را کنار  
بکشند و او را دست تقدیر دهند. کلاس حفاظت  
شده است. برنامه های الهی در این کلاس طراحی  
و به فرشتگان ابلاغ می شوند. گفت و گوهایی بین  
خداوند و فرشتگان صورت می پذیرد تا اینکه  
آدم ابوالبشر آفریده می شود. اسماء را خداوند به او  
آموخت می دهد. این آغاز آفرینش نسل بشر است.  
البته قرآن مسئله را این گونه طراحی می کند که  
همه انسان ها را خداوند از خاک آفریده در قالب یک

ذرء فوق العاده کوچک به نام طینت و آن طینت وارد

بدن پدر می شود و با تبدیل به یک سلول حیاتی،

بعد از انتقال به بدنه مادر، با سلول دیگری ترکیب



روح انسانی میت است که با ابزار بدن حی میشود. بنابراین دوره بروز دوره موت است نه حیات، ال عدهای که استشنا هستند، مانند شهداء و مقتولین فی سبیل الله. قرآن می فرماید: «ثم انکم بعد ذالک لمیتوون»

حضرت ابراهیم (ع) می فرمایند: به آن کسی که این دستور را به من داده و مسلماً به فکر شما هم هست. خانه خدا بعداً می شود مرکز و محور توحید و اولین بیتی که به تعبیر قرآن کریم روی زمین برقرار شد. اولین معبد اینجا بود. در تاریخی که قرآن بیان می کند، قبل از حضرت ابراهیم (ع) معبدی نبود؛ چون هنوز جمعیتی که مؤمن باشند فراهم نشده بود تا معبدی هم ساخته شود. پیامبران پیشین، مکان این کار را نداشتند. قرآن در سوره آل عمران، آیه ۹۶ می فرماید: «ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکوا هدی للعالمین». خداوند، مناسک حج را در خواب به حضرت ابراهیم (ع) نشان می دهنده. وقتی خانه کعبه بالا رفت «و اذ یرفع ابراہیم القواعد من مختلف بیان شده است. در قرآن آمده که موقوفیت کمی برای حضرت نوح حاصل

شده. ۸۰ نفر توسط حضرت نوح به خداوند ایمان یک مورد از نشان دادن مناسک در قرآن ذکر شده که آن ذبح اسماعیل است. پس از آنکه به سرزمین منا رسیدند، حضرت ابراهیم (ع) به حضرت اسماعیل (ع) فرمودند: خواب عجیبی دیدم. خواب دیدم تو را در منا ذبح می کنم. حضرت اسماعیل فرمودند: فوراً اجرا کن! می دانستند که این جزو فرامین الهی و از مناسک حج است. البته خداوند اسماعیل (ع) را نگرفت و به جای آن ذبح عظیمی (قوج بزرگی) رسید. اگر این امر انجام می گرفت، در حج سنت می شد و هر کاری که آنها انجام دادند ما هم باید انجام می دادیم و در آن صورت همه اهل ایمان و عمل می شدیم. البته اگر از کسی مثل حضرت ابراهیم (ع) امتحان بگیرند و او موفق شود به نفعش است؛ زیرا یک انسان افتتان و خیزان در طول ۶۰ سال مثلاً یک منحنی است که دائمًا بالا و پایین می رود. گاهی بالا می رود؛ در بعضی منحنی ثابت است و در برخی افراد هم افول می کند. خدا کند که حداقل انسان ثابت بماند. ممکن است امتحان به شکل دیگری گرفته شود و به شما بگویند که جانتان را تقدیم کنید، اموالتان را تقدیم کنید یا از شهر و دیارتان کنید. اگر این کار را می کردید جزو عده اندکی از افراد بودید که تن به این آزمون می دادید. چون راه ۶۰ ساله را در یک فدایکاری می پیمودید. مثل ماجراهی کربلا. اصحاب امام حسین (ع) یک روز به آن مقام رسیدند و اگر ۶۰ سال دیگر هم می ماندند با همه زحمت‌ها به آن مقام نمی رسیدند. اما

### مناسک حج

در سن پیری، خداوند به حضرت ابراهیم (ع) فرزندی داد به نام اسماعیل. اسماعیل شیرخواره بود که فرمان الهی صادر شد تا ابراهیم مادر و فرزند را در سرزمین حجاز کنار خانه خدا بگذارد و خود برگردد. این کار را انجام می دهنده. نقل می کند: هاجر گفت ما را به که می سپاری؟ چون در آنجا نه کسی بود، نه آبی و نه گیاهی.

یکباره، همه دارایی شان را دادند و ابدیت را در اوج دریافتند. گویا خدای رحمان می خواسته آن گونه امتحان بگیرد، اما طاقت ما انسان‌ها این راه را برای ما باز نگذاشت. دنیا برای همین است: امتحان دادن، نمره گرفتن و رفتن؛ برای ماندن نیست. البته خداوند گاهی از اولیای خودش این گونه امتحان می‌گیرد. در داستان حضرت ابراهیم (ع) درس‌های توحیدی عظیمی نهفته است. سوره یوسف، آیه ۱۱۱ می‌فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبره لا ولی الالباب ما کان حديثاً يقتربی و لكن تصدقی الذي بین يديه و تفصیل کل شیء» در همین قصه‌های قرآنی نکات تربیتی، معرفتی و عرفانی زیادی نهفته است. تاریخ فقط می‌گوید و رد می‌شود؛ در حالی که قرآن کلمه به کلمه‌اش درس است و عبرت. باید با این نگاه به داستان‌های قرآنی پیردادزیم. در مقابل این فدایکاری حضرت ابراهیم (ع)، خداوند می‌فرماید: ما او (حضرت اسماعیل) را که نگرفتیم هیچ‌یک فرزند دیگر هم به او دادیم. اسماعیل در سرزمین حجاز ماند و اسلام کنونی ما به دست حضرت ابراهیم بنیان گذاری شد و با نسل حضرت اسماعیل ادامه یافت. هم‌زمان فرزند اسحاق در فلسطین بنی اسرائیل را تشکیل دادند که از حضرت یعقوب آغاز می‌شد. از طرفی در آن منطقه برنامه دیگری داشتند که از بین آن‌ها دو پیامبر عظیم‌الشأن (حضرت موسی و حضرت عیسی) هر دو از قوم بنی اسرائیل به پیامبری نائل شدند. در آینه حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) چیزی درباره حج دیده نمی‌شود.

## نتیجه‌گیری

قبل از اسلام، با اینکه مراسم حج تحریف شده بود اما در زمان پیامبر اکرم (ص) مردم حجاز همچنان حج را به جا می‌آوردند. الله را قبول داشتند. خدا را همراه بتها می‌پرستیدند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «قولوا لا اله الا تَفْلِحُوا». پس تاریخ انسان از حضرت آدم (ع) شروع می‌شود و کلاس‌ها توسط حضرت نوح (ع)، حضرت ابراهیم (ع) و حضرت اسماعیل (ع) منتقل و اداره می‌شوند. تا اینکه پیامبر اکرم (سلام الله عليه) به پیامبری مبعوث می‌شوند. با آمدن حضرت محمد (ص)، اسلام ابراهیم جهانی می‌شود. «قُلْ يَا اَيُّهَا النَّاسُ انِّي رَسُولُ اللَّهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعًا» اسلام به دست پیامبر اکرم (ص) به کمال می‌رسد. این شریعتی است که کتاب، دین، قبله‌گاه و پیامبر او جهانی است. تاریخ را قرآن ادامه می‌داد. پیامبر اکرم (ص) موظف بودند دین اسلام را به همه

انسان‌ها ابلاغ کنند و با کسانی که مانع می‌شدند، جنگ و جهاد کنند تا این نور الهی به همه عالم برسد.

پیامبر اکرم (ص) در این راه تلاش کردند و موفق هم شدند؛ چنان‌که وقتی از دنیا رفتند، کل شبه جزیره عربستان مسلمان شده و به اسلام ایمان آورده بودند. این اتفاق در دو سال و نیم آخر زمان حیات رسول اکرم (ص) اتفاق افتاد. پیامبر (ص) به سران دنیا نامه نوشتند. اسلام را در جهان مطرح کردند. قرآن نشان می‌دهد که اگر پیامبر سی سال دیگر حیات داشتند، دین اسلام کل جهان آن روز را فرا می‌گرفت. با تغییر خلافت کشته هدایت الهی به نوسان افتاد. ناخداei اصلی را کنار زندن. کشته با ناشی گری آن‌ها مقداری به جلو رفت و بعد به گل نشست. امام باقر (ع) می‌فرمایند: آن زمانی که گفتند «منا امیر و منکم امیر»، فساد جهانی را پایه‌گذاری کردند. البته خداوند از کارش دست بر نرمی دارد و در قرآن این گونه بیان می‌کند: «بَرِيدُونَ إِنْ يَطْفَئُنَّ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَابِيَ اللَّهُ إِنَّا إِنْ يَتَمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دین الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون» (توبه، ۳۳ و ۳۲): برنامه خداوند این است که با فرستادن پیامبر (ص) می‌خواهد دین اسلام یک روز بر همه عالم نورافکن شود و این روزی محقق خواهد شد. ادامه تاریخ را خداوند بسیار زیبا بیان می‌کند: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورَثُهَا مِنْ يِشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَقِينَ» (اعراف، ۱۲۸): زمین برای خداوند است که دست به دست به بندگانش می‌سپارد و عاقبت این زمین برای متقین است. «لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الأرض يرثها عبادي الصالحون» (انبیاء، ۱۰۵): ما در زبور داود نوشته‌یم و قبل از زبور در تورات نوشته بودیم. و امروز هم در قرآن اعلام می‌کنیم که زمین را بندگان صالح ما در دست خواهند گرفت.

اگر کسانی که دستی در تاریخ‌نویسی دارند با این نگاه و با این سرفصل‌ها تاریخ بشریت را در قرآن طراحی کنند، بسیار اثرگذارتر خواهد بود. اگر این طراحی گروهی باشد، همه جوانب کار دیده می‌شود. تاریخ بشریت در قرآن، گذشته‌ای سیر تاریخ پیامبران، داستان‌های مقطوعی مثل داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع) یا داستان آن مرد الهی و آدم دنیاپرست، سرتاسر تربیتی و معرفتی است.

**تاریخ فقط می‌گوید و رد می‌شود؛ در حالی که قرآن کلمه به کلمه‌اش درس است و عبرت. باید با این نگاه به داستان‌های قرآنی پیردادزیم**